

نقش وکلا در تحقق عدالت اجتماعی

دکتر علی آزمایش

مقدمه :

به نام خداوند جان و خرد
 غزلی از شمس خوانده شد، بنده یک بیت
 دیگر از شمس را اضافه می‌کنم تا ببینید عمق
 فرهنگ و عمق تفکر ایرانی تا به کجاست. این
 غزلی که خواندند راجع به خدا بود، راجع به
 مهر و پیوند با خدا و پیوستن به خدا، بسیار
 هم زیبا و قشنگ انتخاب شده بود. غزلی هست
 در دیوان شمس که بنده فقط مطلعش را عرض
 می‌کنم، اگر حوصله داشتید پیدایش کنید و آن
 را بخوانید، برای آنهایی که امروز در دنیا طرفدار
 حقوق بشر هستند و دنبال حقوق بشر می‌روند
 (ظاهراً) و از جمله خود ما، شنیدن آن خوب
 است. می‌فرماید: « هزار سال رهست از تو تا
 مسلمانی» کسانی که خیال می‌کنند مسلمانند
 بدانند که مسلمان یعنی تسلیم به امر حق بودن،
 آیا اینچنین هستیم؟ (من که نیستیم، انشاء الله
 شما باشید) بعضی‌ها از مسلمانی وضو گرفتن و
 نماز خواندنش را یاد گرفته‌اند (حتی ممکن است
 کسی آنرا هم انجام ندهد). تازه، مسلمان که
 شدی « هزار سال دگر تا به حد انسانی.» یعنی

ببینید انسانیت کجا قرار گرفته و من کجا قرار
 گرفته‌ام! « هزار سال رهست از تو تا مسلمانی را
 ... هزار سال دگر تا به حد انسانی آن انسانی را
 می‌گویند که مصداق این عبارت است که « اگر
 خود را شناختی خدای خود را هم شناخته ای آن
 انسان را می‌گویند.
 بسیار خوشحالم که در خدمت شما هستم
 و همانگونه که اشاره شد، بنده از زمانی که
 بازنشسته شده‌ام تمام وقتم را در اختیار دانشکده
 های حقوق و کانون‌های وکلای کشور قرار داده‌ام
 و هر کدام که بخواهند در خدمت عزیزان هستم،
 تا بحث حقوقی داشته باشیم. این اتفاق اگر در
 جمع کارآموزان وکالت باشد، بحث فرق می‌کند تا
 اینکه در یک دانشکده حقوق که برای دانشجویان
 حقوق صحبتی را مطرح می‌کنیم. زنده یاد استاد
 بزرگ حقوق ایران مرحوم دکتر عبدالحسین علی
 آبادی بیست سال دادستان کل کشور بود و استاد
 جامعه شناسی، حقوق مدنی (در مباحث سختی
 چون وصیت)، و در عین حال استاد حقوق کیفری
 و آئین دادرسی کیفری هم بود. هر کدام از شما که
 موازین قضایی مرحوم علی آبادی را مطالعه کرده

۱- این سخنرانی در مورخه ۱۳۹۰/۳/۸ در جمع وکلا و کارآموزان و دانشجویان حقوق، در مشهد ایراد و توسط ایشان بازبینی شده است ..



حیفم می‌آید از برخی از وکلاء که نام وکالت و نام جامعه وکلاء را خراب می‌کنند، خوب البته همیشه اینگونه بوده، هست و خواهد بود، در همه مشاغل و اصناف افراد خوب هستند و افراد مضر به حال آن شغل و صنف، خوشبختانه همیشه تعداد افراد خوب بیشتر است. ولی کار بد در مشاغل مرتبط با عدالت بیشتر به چشم می‌آید.

وضعیت حقوق و وکالت در جوامع

بدیهیات در کشور ما به جایی رسیده و به درجه ای سقوط کرده و به ورطه ای افتاده است که نیاز به بحث در باره آن و ذکر ضرورت و اهمیتش احساس می‌شود، لازم است تا با هم راجع به ضرورت دخالت وکیل در دادرسی، نقش وکیل در دادرسی، نقش وکیل در دادگستری و نقش وکیل در تحقق عدالت صحبت کنیم. در دنیا کسی در باره این بدیهیات بحث نمی‌کند. حل شد و تمام شد. فهمیدیم. حالا باید در تحول و پیشرفت بکوشیم. اما نه! ما هنوز در قدم اولیم و آن اثبات ضرورت دخالت وکیل در دادرسی است. امروز در دادگستری ما، بحث بر سر این است که وکیل در دادسرا حق دارد که در آخر هر جلسه صحبت کند یا آخر تحقیقات؟ قانون که گفته در ختم تحقیقات. عضو دادسرا به شما می‌گوید: «من که هنوز ختم تحقیقات را اعلام نکرده‌ام، یک جلسه ای بود از این شاهد تحقیق کردم حالا بعد، یک شاهد دیگر را می‌خواهم، بعد متهم را می‌خواهم، بعد او را می‌خواهم بعد

باشید، که کرده‌اید (چون جزء لوازم کار وکالتی شماست) ملاحظه کرده‌اید که هر یک از نوشته های او برای روشن کردن ذهن قضات (حتی در دیوان عالی کشور) یک کتاب درس است. استاد به ما می‌گفت که شغل وکالت، شغل بسیار ارزنده و دارای مرتبه ای عالی در اجتماع است، اگر وارد کار وکالت می‌شوید قدر خود را بدانید. آن زمان کارآموز وکالت در همه مقاطع می‌توانست وکالت کند، البته تحت نظر وکیل سرپرست خود، اندازه و محدودیتی نداشت (که فقط در این شعب یا مراحل بتوانید داخل شوید). ایشان می‌فرمود شما که پروانه کارآموزی دارید ممکن است حالا جرات نکنید بیایید دیوان عالی کشور یا بیایید دیوان عالی جنایی، اما به محض اینکه پروانه وکالت خود را می‌گیرید، وارد دیوان عالی کشور و دیوان عالی جنایی شده، لایحه می‌نویسید و در برابر من می‌ایستید، در برابر آقای سروری (از روسای بزرگ دیوان عالی کشور) می‌ایستید، می‌گوئید یکی تو یکی من. اظهار نظر می‌کنید، پس قدر این موقعیت را بدانید، در وکالت سرافکنده نباشید و به اصطلاح خود را تحقیر نکنید (که مثلاً: اگر رئیس دادگاه اجازه بفرمایند شاید بنده دو کلمه عرض کنم! و این‌ها را از ما می‌خواست که مراقب باشیم، می‌فرمود حرمت وکالت را نشکنید، خود ایشان هیچ وقت وکالت نکرد، ولی می‌دانست که وکالت در جامعه چه جایگاهی دارد و چرا باید باشد. فردی بود که هم دکترای اقتصاد داشت و هم دیپلم عالی مطالعات حقوق خصوصی داشت و هم دکترای حقوق کیفری. وقتی مرحوم دکتر متین دفتری استاد حقوق بین الملل به عنوان نماینده ایران در سازمان ملل از کلاس درس خود غیبت می‌کرد، کلاسش تعطیل نمی‌شد، بلکه مرحوم دکتر علی آبادی می‌آمد سر کلاس و دنباله درس دکتر مرحوم متین دفتری در حقوق بین المللی را ادامه می‌داد، یک چنین آدم جامع الاطرافی بود. او فهمیده بود که شغل وکالت چه جایگاهی دارد و چرا باید باشد و به ما نصیحت می‌کرد، در عین حال هم می‌گفت که

او و ... تمام که شد، آن وقت جنابعالی» وقتی در مجتمع‌های قضایی وارد می‌شوم و با قضات صحبت می‌کنم (البته وقتی که می‌خواهند که بروم) سوال آن‌ها این است که پس با قانون چکار کنیم؟ قانون می‌گوید ختم تحقیقات.

پس ما به اینجا رسیدیم که وکیل همراه متهم باشد یا نباشد؟ وکیل نامحرم است نسبت به پرونده. البته این مشکل نظام نوشته است. مشکل حقوق نوشته این است که از ابتدای پایه گذاری آن، وکیل نسبت به پرونده نامحرم بوده است. اما در نظام عرفی اینگونه نبوده و نیست. از قدم اول متهم (یا خواننده)، وکیل و مدعی (اعم از دادستان و شاکی خصوصی) ردیف هم نشده‌اند. حالا مکان نشستن قاضی کمی بالاتر است ولی به طور کل بقیه در ردیف هم نشسته‌اند و بحث می‌کنند تا ببینند که موضوع چیست. در نظام حقوق نوشته، مرحله تحقیقات، تفتیشی است، محرمانه است، مرحله دادرسی علنی است (انشاء الله که اینگونه است. البته اگر قاضی نگوید وکیل برود بیرون، چون قانون به من اجازه داده جلسه را حتی بدون حضور او برگزار کنم!). در نظام عرفی این گونه نیست.

در نظام حقوق نوشته، بسیاری از اساتید فن، صاحبان تالیف، صاحبان قلم و صاحبان تفکر در عالم حقوق این واژه را بکار می‌برند و می‌گویند «حقوق علم اصطلاحات است». اصلاً آیا حقوق علم است؟ این خود مسئله ای است، چرا حقوق علم باشد؟ علم، رابطه ثابت بین اشیاء را بررسی می‌کند. حقوق قرارداد است، قرارداد که علم نیست. حقوق اعتبار است، اعتبار که علم نیست. ولی حالا (بالفرض) علم است، متأسفانه اگر بگوئیم علم نیست، خود بنده اولین نفری هستم که نگران می‌شوم! خیلی‌ها می‌گویند فن است و خیلی‌ها هم معتقدند هنر است. حالا می‌گوئیم علم است، علم اصطلاحات است، یعنی چه؟ یعنی همگان حقوق را نمی‌فهمند، اهل اصطلاح حقوق را می‌فهمند. با گفتن این جمله، حقوق از جامعه جدا می‌شود، ما مجموعه قواعد حقوقی را برای آن می‌خواهیم که مردم در کنار هم

زندگی کنند، مسالمت آمیز با هم زندگی کنند، اما مردم نمی‌فهمند که این قواعد چه می‌گویند، چون این‌ها اصطلاحات است و یک عده خاص می‌فهمند! خوب پس مردم برای زندگی به کدام قاعده استناد کنند؟ در نظام حقوق نوشته غربی که حقوق، علم اصطلاحات است کسی در زندگی اجتماعی خود بدون مشورت با وکیل قدم بر نمی‌دارد. این امر در آن جوامع ضرورت دارد.

باز هم مسئله دیگری پیش می‌آید و آن اینکه آیا مردم برای این همه اعمالی که در جامعه اتفاق می‌افتد، باید نزد وکیل بروند و نظر بگیرند؟ در چنین صورتی زندگی مختل می‌شود. علاوه بر آن، این همه وکیل نداریم تا جواب تمام مراجعات مردم را بدهند، پاسخ این است که برای امور مهم، قراردادهای و آنهایی که احتمال دارد که سر و کار قضیه به دادگاه کشیده شود به وکیل مراجعه می‌کنند.

در تاریخ حقوق، برای حقوق، دو منشاء بیان شده: یا اراده حاکم بوده (البته امروز هم حقوق تابع اراده حاکم است) یا قواعد مذهبی که می‌شده قواعد حقوقی، نه اراده حاکم به مردم ارتباط دارد، نه مذهب به مردم ارتباط دارد. قاعده حقوقی که مردم می‌خواهند با آن زندگی کنند، با هم داد و ستد کنند، با هم به طور مسالمت آمیز زندگی کنند، باید توسط مردم تعیین شود. آن‌ها خود می‌فهمند که چکار می‌خواهند بکنند، چه قاعده ای باید در رفتار آن‌ها مقابل همدیگر حاکم باشد یکی از بیرون به آن‌ها می‌گوید این قاعده بر شما حاکم است، حالا آن یکی یا حاکم است یا پادشاه است یا پرنس است و یا متولی دین است و به مردم می‌گوید اینگونه با هم داد و ستد کنید. مردم هم پاسخ می‌دهند که نمی‌خواهیم آن راه را و می‌خواهیم به این طریق داد و ستد کنیم. ما می‌خواهیم با هم زندگی کنیم ما که نمی‌خواهیم با شما زندگی کنیم.

اما حقوق یکی از این دو منشاء را همیشه داشته است، به همین علت است که حقوق راز آلود و رمز آلود است. البته گفته‌های دین بیشتر

عده ای به اسم ژوریس کنسولت (مستشار حقوقی)، در روزهای تعطیل (حالا هر روزی که بود)، در حالیکه می‌آمدند در میدان شهر و بر سکوهایی می‌ایستادند و مردم هم جمع می‌شدند، آن مواد و قواعد بر مردم شرح داده می‌شد. به مردم می‌گفتند که این قواعد این‌ها را می‌گوید و از این به بعد باید اینگونه رفتار کرد. در اروپا و کشورهایی که زبانشان ریشه لاتین داشت و حقوق آن‌ها از مجموعه ژوستینین و مسیحیت ریشه گرفته بود، حقوقدانان باید لاتین می‌دانستند، بنابراین حقوق خوان لاتین می‌دانست و تدریس زبان لاتین در دانشکده‌های حقوق و دبیرستان‌ها هم اجباری بود. همیشه هم می‌گفتند حقوقدانی که زبان لاتین نداند به درد نمی‌خورد، چون اصطلاحات را نمی‌فهمد.

وقتی وارد حقوق اسلامی می‌شویم عیناً همین بحث مطرح می‌شود. به جای زبان لاتین باید زبان عربی دانست. قواعد حقوقی ما غیر از مباحثی چون تعهدات، نام، اقامتگاه و ادله، از آنجا گرفته شده است. خوب ریشه‌های این قواعد در آن طرف است. آن‌ها را باید بدانیم، پس باید زبان عربی بدانیم و باید با فقه آشنا شویم. مردم کوچه و بازار می‌خواهند مواد خوراکی بخرند و بخورند. حالا چگونه باید بروند قواعد فقهی و حقوقی را یاد بگیرند؟ با فروشنده دعوایشان خواهد شد. فرقی نمی‌کند اگر مواد خوراکی را تبدیل کنیم به یک خانه. به هر حال بیع و شراء است. پس باید عربی دانست، همانطور که در دانشکده‌های حقوق در قدیم زبان عربی را به همین منظور تدریس می‌کردند. بنده سالهای ۴۰ تا ۴۴ در دانشکده حقوق لیسانس می‌گرفتم، به ما می‌گفتند این درس‌هایی که می‌خوانید فایده ای ندارد اگر فقه را نخوانید! فقه می‌خواندیم. ۴ سال. حتماً خیلی هم به علم ما اضافه کرده است! برای چه؟ برای اینکه مردم می‌خواهند با هم زندگی کنند! کشوری هستیم که بعد از طی یکصد سال قانون گذاری و قضاوت، هنوز یک نظام حقوقی ایرانی نداریم!

در قرن هفدهم در اروپا و در مخالفت با

از گفته حاکم، راز آلود است. (البته یک حسن آن هم این است که مواعی که آدم گیر می‌کند و در بن بست قرار گرفته و راه نجاتی ندارد، متوسل می‌شود به این قواعد راز آلود و آرامشی در وجودش حکومت پیدا می‌کند). اصطلاحی بودن حقوق ممکن است در ارتباط با این رمز آلود و راز آلود بودن حقوق هم باشد. در قانون نوشته می‌شود: حق شفعه، خیار عیب، خیار وصف و الی آخر. این‌ها یعنی چه؟ باید برویم به سراغ آدمی که این مطالب را خوانده است و از او بپرسیم که این‌ها یعنی چه؟ به عنوان مثال من اگر از شما زمینی بخرم و شما با یک نفر دیگر شریک باشید، آن یکی شریک می‌آید و زمین را از من پس می‌گیرد و پول مرا می‌دهد. آنوقت شما ماده قانونی را می‌خوانید و می‌بینید غیر منطقی است. ماده قانونی می‌گوید، اگر در زمین قابل تقسیمی که بین دو نفر مشاعاً مالکیت وجود دارد، یکی از آن دو نفر سهم خودش را بفروشد، آن دیگری می‌تواند بیاید و سهم او را بخرد. آنچه مطرح می‌شود این است که اگر قابل تقسیم است که خوب خط می‌کشیم وسطش و تقسیمش می‌کنیم، دیگر چرا باید پس بگیرد؟ اما اگر غیر قابل تقسیم است، او می‌تواند بگوید من می‌خواستم که شریکم فلان شخص باشد، اگر او نمی‌خواهد، پس خودم زمین را بر می‌دارم. اما آیا ما می‌توانیم این حرف را در مقابل قانون هم بگوییم؟ باید برویم سراغ آقای وکیل، ایشان می‌گوید خیر، این مسئله مربوط به زمین قابل تقسیم است. مگر آن شریک، قبل از اینکه سهم خود را بفروشد نمی‌تواند برود از دادگاه تقاضای تقسیم کند، افراز کند و پس از آنکه دادگاه حکم بدهد، زمین دو تکه شده و برود بفروشد؟ اما در حال اشاعه اگر بفروشد طرف دیگر می‌تواند بیاید و آنرا برای خودش بردارد! این به نظر غلط می‌رسد اما به هر حال قانون است و در روزنامه رسمی منتشر شده است. به همین دلایل است که به متخصص حقوق احتیاج پیدا می‌شود.

در حقوق روم، بیانات حقوقی و قواعد حقوقی که در سنای روم تصویب می‌شدند، توسط

طرز برخورد با قواعد حقوقی حرکتی آغاز شد. با این اعتقاد که مردم می‌خواهند قواعد حقوقی را بفهمند و ما این قواعد را برای مردم می‌نویسیم، پس باید به زبان کوچه و بازار باشد تا مردم بفهمند. اصطلاحات پیچیده ای که معلم لازم داشته باشد معنی ندارد. این نهضت ساده سازی حقوق که بعد از رنسانس و دوره روشنگری در اروپا آغاز شد، به دلایل متعددی متوقف شد. یکی اینکه بحث هزاره را نمی‌شود در عرض پنجاه سال حل و متوقف کرد. دوم اینکه مردم خودشان هم رمز آلود بودن را قسط من الثمن می‌دانند و برای آن‌ها مهم است. موکل دنبال شما وارد دادگاه می‌شود. وقتی یک سخنرانی می‌کنید که نصف آن را نمی‌فهمد یا دفاعی می‌کنید که نصف آن را نمی‌فهمد، می‌آید بیرون می‌گوید عجب دفاعی کرد. نفهمیده شما چه گفته‌اید! نصف مطالبتان را متوجه نمی‌شود، اما با این حال می‌گوید دستش درد نکند عجب دفاعی کرد! وای به حال آن قاضی که به نفع این وکیل یا موکل رای ندهد، حتماً یک ریگی به کفشش بوده!

این رمز آلود و راز آلود بودن حقوق را کشیده است به تفسیر قوانین. مثل همین ماده قانونی که عرض کردم که احتیاج به تفسیر دارد. مثل همین مثالی که راجع به حق شفعه خدمتتان زدم. تفسیر لازم دارد و این تفسیر را قاضی انجام می‌دهد. وکیل انجام می‌دهد. وکیل مهم‌ترین تفسیرها را روی قانون می‌گذارد. تحول حقوق در یک اجتماع بستگی دارد به کاری که شما وکلای روی مواد قانونی انجام می‌دهید. بستگی دارد به تفسیرهایی که شما از مواد قانونی انجام می‌دهید. در مسیر حرکت به این مجلس توسط آقای دکتر شیخ الاسلامی پرونده ای مطرح شد در باب جعل، که در دادگاه چنین استدلال کرده: «چون این جعل ضرری به کسی نزده است بنابراین نباید مورد تعقیب قرار بگیرد». ما بحث‌های حقوقی گسترده ای را در خصوص جعل داشته‌ایم. جعل ضررش ضرر اجتماعی است نه ضرر شخصی. لازم نیست به کسی ضرر خورده باشد. از طرف دیگر می‌گویند محتوای این سند

مجعول، دقیقاً منطبق با واقعیت است، پس چرا بگوئیم جرمی واقع شده است! بحث‌های گسترده ای وجود دارد در مورد اینکه واقعیت و حقیقت ظاهراً با یکدیگر تفاوت دارند، یا اولیه است و یا ثانویه است. حقیقت اولیه ماهوی است و حقیقت ثانویه شکلی است. من به شما بدهکار هستم ولی شما سندی از من ندارید. اگر سند بسازید خلاف حقیقت ثانویه است. یعنی خلاف حقیقت شکلی، چون سندی نبود و ایجاد گردیده. به هر حال جعل است هر چند محتوایش درست است. خوب ظاهراً این استدلال را دادگاه نپذیرفته است و یک رای ارفاقی صادر کرده است. استدلال وکیل یعنی تفسیر از ماده قانونی و این تفسیر اگر مورد حکم قرار گرفت و چند دادگاه اینگونه حکم دادند می‌توان گفت که رویه ایجاد شده و به عبارت دیگر تحول در حقوق حاصل شده است. بنابراین کار خود را در تفسیر اصطلاحات در این مواد قانونی دست کم نگیرید. آن رمز آلود و راز آلود بودن و این اصطلاحات پیچیده نیاز به تفسیر پیدا می‌کنند.

وقتی یک ماده قانونی یا یک قاعده حقوقی تا این حد نیاز به تفسیر پیدا می‌کند، شما بلافاصله می‌پرسید پس چرا ما یقه این مردم بیچاره را می‌گیریم و می‌گوئیم که جهل به قانون رافع مسئولیت نیست؟ جهل به قانونی که مردم اصطلاحات آن را نمی‌فهمند؟ آیا فرض می‌کنیم که مردم به این اصطلاحات عالمند؟ بر چه مبنایی این فرض را داریم؟ در همه نظام‌های حقوقی دنیا قاعده «جهل به قانون رافع مسئولیت کیفری نیست» قبول شده بود. اما حالا اروپایی‌ها، یکی یکی شروع کرده‌اند به اصلاح قوانین خود و می‌نویسند که جهل به قانون رافع مسئولیت نیست اما، کسی که تحت تعقیب قرار می‌گیرد یا دعوای حقوق خصوصی یا حقوق کیفری علیه او مطرح می‌شود می‌تواند جهل خود را ثابت کند یعنی اماره ای است قابل تغییر. در بعضی از قوانین گفته‌اند که علم به حکم، شرط مسئولیت است و به کلی قاعده «جهل به حکم رافع مسئولیت نیست» را (یعنی

یک نگاهی به قانون بیندازیم، اما دو تا مجموعه قانون کیفری توسط قوه قضائیه منتشر شده است. کوشش کنید تا آن‌ها را توی دستتان بگیرید. هر دوی آن‌ها را که به هیچ وجه نمی‌توانید توی دست بگیرید. یک جلدش هم به قدری ضخیم است که توی دست جا نمی‌گیرد. شما هم وکیل دادگستری هستید، قاضی دادگستری هستید، استاد دانشگاه هستید، البته نه آن‌ها که اول کارشان است. منظورم، آنهایی است که چهل سال قضاوت کرده‌اند، وکالت کرده‌اند، استاد دانشگاه بوده‌اند. اگر از آن‌ها بپرسید، آیا این دو مجموعه را از صفحه اول تا آخرش یک دور خوانده‌اید، چه پاسخی خواهند داد؟ این‌ها همان قواعدی هستند که مردم نسبت به آن‌ها جهلشان پذیرفته نمی‌شود. اما خود وکیل جاهل است نسبت به آن، در بسیاری از موارد قاضی نیز جاهل است نسبت به محتویات قوانین.

دعوی غیر کیفری، خطر چندانی ندارد، حقوق مالی را از بین می‌برد. اما به محض اینکه نگاهتان را به طرف حقوق کیفری می‌اندازید، می‌بینید که جان و مال و عرض و حیثیت و همه چیز یک انسان در معرض خطر قرار می‌گیرد. حقوق کیفری، محدود کننده حقوق و آزادی‌های فردی است. سلب آزادی می‌کند. سلب حیات می‌کند. به محض اینکه اخطار کیفری درب خانه بیاید، سلب حیثیت شده است. ضرورت ندارد مامور دستبند بزند و ببرد. ولی می‌آید، دستبند می‌زند و می‌برد و سلب حیثیت می‌کند.

به محض اینکه یک امر کیفری اتفاق می‌افتد، جامعه بسیج می‌شود. در دعوی غیر کیفری، جامعه بسیج نمی‌شود. اگر شخصی هزار تومان به دیگری بدهکار شود، جامعه متوحش نمی‌شود، تکان نمی‌خورد. طلبکار مطالبه می‌کند، عرض حال می‌دهد و می‌رود نزد قاضی، قاضی از خواهان می‌پرسد که دلیل طلبت چیست؟ می‌گوید این سفته یا این رسید. به خوانده می‌گوید این را قبول داری؟ می‌گوید نه، قاضی به خواهان می‌گوید که خوانده صحت سند را قبول ندارد، در پاسخ گفته می‌شود

شبهه حکمیه را پذیرفته‌اند) کنار گذاشته‌اند. چون متوجه شده‌اند که این اصطلاحات را مردم عادی نمی‌فهمند. قضات روی تفسیرش اختلاف نظر دارند، وکلاء و استادان نیز اختلاف نظر دارند. پس مردم عادی چگونه بفهمند؟ تا این را مطرح می‌کنی، فوراً می‌گویند همه می‌دانند قتل عمل بدی است. اما مگر فقط قتل جرم و یک عمل حقوقی قابل تعقیب است؟ شما قبل از انقلاب معامله ای را انجام داده‌اید (مثلاً یک خانه را خریده‌اید). امروز می‌روند عرض حال می‌دهند و می‌گویند که آن معامله باطل بوده، زیرا فلان شرط صحت معامله در آن نقص داشته است. وقتی که معامله باطل شد، پولی را که داده بودید به شما می‌دهند. بفرمائید این پنجاه هزار تومانی که در آن زمان داده بودید و از شما می‌خواهند که خانه را تحویل بدهید. حالا قیمت آن خانه چند صد میلیون تومان است. آیا جامعه این را می‌پذیرد؟

ضرورت دخالت وکیل در دادرسی

از این نکاتی که به همدیگر وصل شد و همگی مقدمه بود، معلوم شد که ما نیاز داریم به اینکه یک نفر همراهمان باشد. یک نفر به ما بگوید چکار کنیم. با این فرض که او می‌فهمد که قواعد حقوقی چه می‌گویند. وکیل زحمت می‌کشد و قراردادی را می‌نویسد. وقتی آن قرارداد به دادگاه می‌رود، طرف مقابل یک استدلالی می‌کند و آن قرارداد از اعتبار ساقط می‌شود. چرا چنین است؟ چون همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزادند. اگر می‌خواهیم اساس مطلب درست شود باید دنبال ساده سازی زبان حقوقی باشیم که مردم بفهمند قانون چه می‌گوید و بر سر فهمیدن قانون اختلاف پیدا نکنند. در بحث‌های حقوقی یعنی غیر کیفری، اعم از مدنی، استخدامی، شهرداری و ...، حتماً باید برویم پیش متخصص تا او به ما بگوید که چگونه بنویسیم تا مشکل پیدا نکنیم، چون خود ما اگر قانون را بخوانیم، نمی‌توانیم بفهمیم. حالا البته شاید اغراق باشد؟ اینجا هم که کتابخانه ای نیست که

امضاء خودش است و من به استفاده از سند باقی هستم. کار به کارشناسی کشیده و معلوم می‌شود حرف خواهان صحیح است، به نفع او رای می‌دهند یا بر عکس. اگر معلوم شود ادعای او صحیح نیست، دعوایش را رد می‌کنند. به هر حال تمام می‌شود، نیاز نیست که قاضی پشت میزش فریاد بکشد (بگذریم که بعضی از قضات حقوقی هم سر اصحاب دعوی یا سر وکیل داد می‌زنند). اصولاً قاضی غیر کیفری، آرام است و مشکلی ندارد، اما وقتی به پرونده کیفری می‌رسد، قیافه‌اش عوض می‌شود، چرا؟ چون می‌گویند امر کیفری نظم عمومی را از بین می‌برد و ما می‌خواهیم نظم عمومی را نجات دهیم، یعنی حق جامعه را بگیریم، آقای قاضی یا آقای وکیل عضو همان جامعه است. شخصی مرتکب جرمی شده است، مثلاً قتل که بالاترین جرائم در دنیا و ضعیف‌ترین در ایران است. (چون در ایران قتل جرم نیست) و اولیاء دم اگر دلشان خواست قصاص می‌کنند، اگر دلشان نخواست گذشت می‌کنند. حالا چطور بشود که نظر قاضی بر این باشد که این قتل اخلال در نظم عمومی کرده است. ماده قانونی می‌گوید اگر قتل عمدی، در نظم عمومی اخلال کرده باشد (یعنی علی‌الاطلاق قتل عمدی در نظم عمومی اخلال ایجاد نمی‌کند) و الی آخر ماده. در این گونه نظرات متاسفانه در دنیا تنها کشور هستیم. البته از خیلی جهات تنهائیم و یکی از آن‌ها همین مسئله است. شخصی مرتکب قتل شده است که در دنیا بالاترین جنایت، بالاترین جرم است. بر می‌گردد می‌بیند جامعه در برابر او ایستاده است. آیا این عادلانه است؟ تمام جامعه بسیج شده تا او را بکوبد، مرتکب با یک نفر طرف بوده اما حالا تمام جامعه بسیج شده او را بکوبد. نیروی انتظامی، دادسرا، قاضی و مردم، یعنی چه؟ آیا قاضی در دادگاه جزایی بی طرف نیست؟ نه، نیست چون قاضی جزء جامعه است و حق جامعه لطمه خورده است. قاضی جزء مجنی علیه است، یعنی جزء جامعه است. مرتکب به حقوق جامعه لطمه زده است. چقدر باید قاضی

خودش را حفظ کند که بیطرف بماند، مستقل بماند. خیلی کار سختی است، وقتی عکس‌هایی را که از صحنه جنایت انداخته‌اند می‌بیند، بهم می‌ریزد، عجیب است که در این اتفاقات کیفری، ما اول خودمان را به جای مجنی علیه قرار می‌دهیم، تا قتل واقع می‌شود، می‌گوئیم اگر پسر مرا کشته بودند یا اگر پدر مرا کشته بودند، چکار می‌کردم. اما نمی‌گوئیم که اگر من کسی را کشته بودم چه می‌شد، هیچ وقت خودمان را جای متهم نمی‌گذاریم.

متاسفانه باید به شما بگویم که من در این چهل سال وکالت به دوستان جوان یا حتی مسنی برخورد کرده‌ام که می‌گویند: «خوب این فرد آدم کشته من چه دفاعی دارم از او بکنم» به نظر شما چرا این حرف را می‌زنند؟ چون جزء مجنی علیه هستند. جزء جامعه هستند و از نظر آن‌ها کسی که آدم کشته قابل دفاع نیست و در اینصورت دیگر وکیل نقشی ندارد!

نیروی پلیس، تحت نظر قوه قضائیه، مامور پیشگیری از جرم و کشف جرم و تحویل متهم تحت نظر قوه قضائیه است. این نیرو یک وظیفه اساسی دارد، البته از نظر اجتماعی و آن معرفی مسئول است (مرتکب). قتلی اتفاق افتاده است، مثلاً همان حادثه اصفهان و خمینی شهر، فردای آنروز فرمانده نیروی انتظامی آنجا اعلام کرد که چهار نفرشان را گرفتیم، بقیه‌شان را هم شناسایی کرده و داریم می‌گیریم. در حالیکه شاید نه چهار نفر را گرفته بودند و نه شناسایی کرده بودند تا بقیه را بگیرند، ولی این موضوع را می‌گویند، چون جامعه نیاز دارد به اینکه بداند پلیس مسئولین را شناسایی کرده است و خیالش راحت شود. در اروپا هم این مطلب ثابت شده است که پرونده نزد پلیس به یک سال هم نمی‌کشد هرچقدر پیچیده باشد، حتی اگر پرونده خیلی شدیدی باشد، ظرف دو سه ماه مسئول را معرفی می‌کنند. هر چند متهم پرونده هم در دادگاه عالی جنایی تبرئه می‌شود! چون دلایل ضعیف است، اما پلیس آنجا پوشش لازم را پیدا کرده است. جامعه آرام شده است هر چند

مسئول واقعی را نگرفته باشد.

در قوانین نوشته‌ایم دادستان بیطرفانه دلایل له یا علیه متهم را جمع آوری می‌کند. آیا شما کیفرخواست نخوانده‌اید؟ اصلاً کیفرخواست دادسرا هیچ، کیفرخواست کانون وکلای دادگستری را می‌گوییم، یعنی کیفرخواست نوشته شده توسط دادستان انتظامی کانون وکلای دادگستری، متأسفانه همراه نیست والا از رویش برایتان می‌خواندم. ایشان کیفری خواستی صادر کرده علیه یک وکیل، ولی حواش نبوده که آن بخش از ماده ۷۶ آئین نامه که مربوط به ابطال پروانه و لغو پروانه وکالت وکیل است بموجب رای شماره ۶۶-۸۳/۲/۲۷ هیئت عمومی دیوان عدالت اداری از اعتبار ساقط شده و دیگر نمی‌شود به استناد آن، پروانه وکیل را لغو کرد. خواسته ایشان اشد مجازات بوده است، دلایل کیفرخواست کانون وکلای دادگستری به این شرح بوده: (۱) شکایت شاکی، چون آمده و از وکیل شکایت کرده است! آیا این شکایت دلیل وقوع جرم یا تخلف محسوب می‌شود؟ آیا شکایت شاکی دلیل اثباتی تخلف یا جرم است؟ (۲) محتویات پرونده یعنی چه؟ یعنی ای قاضی دادگاه انتظامی! پرونده را بخوان شاید یک چیزی پیدا کنی، معمولاً محتویات پرونده مشخص است مثلاً صفحه ۲ اظهارات این فرد است، صفحه ۵ اظهارات اوست و یا سطر ۱۲ از صفحه ۶ اظهارات ایشان است (۳) دفاعیات بلاوجه مشتکی عنه یعنی همان وکیلی که مورد تعقیب است. این دلیل اثباتی جرم تلقی می‌شود! (۴) سایر محتویات پرونده یا سایر اوراق پرونده. حالا اینجا دادرسی انتظامی است، منتهی رئیس آن یک قاضی بازنشسته است که شده وکیل دادگستری ولی روال آن، روال دادرسی قبلی است.

به نظر شما در این کیفرخواست دادسرا چند دلیل وجود داشته است؟ و آیا بر اساس این کیفرخواست‌ها حکم محکومیت صادر نمی‌شود؟ آیا دادستان دلایل له و علیه متهم را یکسان جمع آوری می‌کند؟ انشاء الله.. دادستان‌هایی

داشته باشیم که وقتی پرونده ای به آن‌ها ارجاع می‌شود، مثل یک پرونده سفته به آن نگاه کنند. اگر با قضات دادگاه‌های جنایی و دادگاه‌هایی که به امور سنگین رسیدگی می‌کنند آشنا شوید، خواهید دید که تنها ۵ سال زمان کافی است تا در دادگاه‌های جنایی باشند و تبدیل به یک مجرم شناس شوند. به شما هم می‌گویند که متهم از در می‌آید داخل، من می‌فهمم که مجرم است یا نه!، معلوم است که این آدم خطرناکی شده است (این قاضی) یعنی به پرونده کاری ندارد و خودش تشخیص می‌دهد که فرد مجرم است یا نه. یعنی مجرمین را به «سیماهم می‌شناسد. در این میان ودر این نقض حقوق انسانی فردی وقتی که به او می‌گویند متهم یک حامی دارد، یک همراه دارد، یعنی باید داشته، باشد که به او می‌گویند وکیل. حالا می‌خواهید این حامی را از او بگیرید؟ بارها این جمله را من شنیده‌ام که (البته هر چه از اوایل انقلاب دورتر می‌شویم، کمتر می‌شنویم): «مگر این‌ها حقی هم دارند، مگر یک چنین آدمی حقی هم دارد». در این میان فقط وکیل است که همراه اوست، یعنی شما باید خیلی مراقب باشید، چرا که اگر در دفاع از این شخص سنگ تمام نگذارید، او را در دهان اجتماع که آمده است او را ببلعد رها کرده‌اید و از این بابت مسئول خواهید بود.

وقتی یک حکم برائت می‌گیرید چقدر لذت می‌برید؟ نه برای اینکه موفق شده‌اید بلکه به این جهت که فرد بی‌گناهی را از زیر چرخ دنده‌های دستگاه عدالت بیرون کشیده‌اید. همینطور است وقتی که یک قرار منع تعقیب به نفع موکل شما صادر می‌شود. حالا اگر وکیل دنبال این شخص نباشد چه اتفاقی می‌افتد؟ ممکن است در دعوای حقوقی که علم اصطلاحات است و پیچیده است حق مالی او از بین برود. اما در دعوای کیفری، آزادی، حیات، حیثیت و همه چیز او از بین می‌رود. ممکن است این سوال مطرح شود که اگر آن فرد رها شود چه می‌شود؟ آن همه آدم بی‌گناه کشته شدند، کشته می‌شوند و کشته خواهند شد، اتفاقی افتاده؟ این فرد هم یکی

مثل آن‌ها؟ شعر معروفی وجود دارد که می‌گوید: «نه فلک از گردش خود سیر شد/ نه خم این طاق سرازیر شد». بله به هر حال دنیا می‌چرخد حتی اگر این همه بی‌گناه کشته شوند، اما یک اثر وجود دارد و آن این است که فردا هم نوبت شما می‌شود، شمای نوعی را عرض می‌کنم. شما امروز دادستانید، فردا متهم پرونده قتل هستید، دوست دارید چه کسی اول به همراهی شما بیاید؟ وکیل! شما که در مقام دادستان، وکیلی را که دنبال پرونده بود و شما از آن وضع ناراضی بودید، زندانی می‌کردید. وکیل که ارزشی ندارد، ارجی ندارد، اعتباری ندارد! هنگامی که متهم شدید به قتل، آنوقت با خودتان فکر می‌کنید بشکنند دستی که شکست و کالت را.

در اینجا می‌خواهم قضیه‌ای را در مورد صدام حسین عرض کنم، صدام حسین در دادگاه وسط محاکمه بلند شد و گفت: این محاکمه عادلانه نیست، وکیلی که من می‌خواستم انتخاب نشده است، رئیس دادگاه هم همینطور. رئیس دادگاه نمی‌تواند تنها باشد و باید چند نفر باشند، و خلاصه سخنرانی مبسوطی ایراد کرد (رئیس بود و هنوز باد ریاست در سرش بود) رئیس دادگاه گفت: آقای صدام حسین از زمانی که حکومت شما ساقط شده، عراق قانون جدیدی را نگذرانده است، این قانون آئین دادرسی مصوب زمان خود شماست، با آن قانون داریم شما را محاکمه می‌کنیم، در آن قانون نوشته وکیل اینگونه انتخاب می‌شود که ما انتخاب کرده‌ایم، دادگاه هم باید اینگونه تشکیل شود که ما نشستیم، حالا می‌فرمائید ما چکار کنیم، پاسخ صدام حسین این بود که: نمی‌دانم اما این عادلانه نیست!

دخالت وکیل در امر دادرسی الزامی است به دلیل اینکه اولاً: اصطلاحات را اهل فن می‌فهمند، دوم اینکه در بخش کیفری تمام جامعه بسیج شده برای اینکه یک متهم را بکوبد و این فرد باید یک همراه داشته باشد که اسمش وکیل است، نگوئید او کلاهبرداری کرده و من چه دفاعی دارم از او بکنم، قرار نیست برویم و

بگوئیم که او کلاهبرداری نکرده. اگر بخواهیم چنین وانمود کنیم که این آدم اصلاً در ایران نبوده، آدم بدی هستیم. ممکن است بخواهیم برای دادگاه شرح دهیم که چه اتفاقی افتاده است، در حالی که خود متهم نمی‌تواند به خوبی شرح بدهد. به عنوان مثال فردی متهم شده به انتقال مال غیر، شما اهل اصطلاح هستید، او که نیست. می‌توانید بروید و به رئیس دادگاه توضیح دهید که در قانون مدنی معامله فضولی نسخ نشده و باقیست. انتقال مال غیر عبارت است از معامله فضولی، یکی آمده شکایت کرده که این آقا مال غیر را به من فروخته است. این شکایت قابل رسیدگی نیست زیرا اول باید آن مالک فرا خوانده شود و از او پرسیده شود که مال تو را به این فرد فروخته‌اند، چه خواسته‌ای داری؟ اگر بگوید دست شما درد نکند، پولش را بدهید به من، پس معامله فضولی را تنفیذ کرده است و دیگر انتقال مال غیر معنی ندارد، ممکن است گفته شود که موکل شما سوء نیت داشته است، شما پاسخ می‌دهید که سوء نیت و حسن نیت در اینجا اثری ندارد، اگر مالک معامله را تنفیذ کند. این تفسیرهای شماست که پرونده را روشن می‌کند، معامله فضولی را از انتقال مال غیر تفکیک می‌کند و امر غیر کیفری را از زمینه کیفری بیرون می‌برد.

جایگاه فعلی وکیل در نظام دادرسی ایران

در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که متأسفانه وکیل جایگاه خودش را ندارد، بدبینی‌های زیادی نسبت به وکیل جاری است و حتی بدنامی‌هایی راجع به او به گوش می‌رسد. ما خیلی شنیده‌ایم. بنده خدمت دوستان خود در دانشگاه در یک جلسه دفاع کارشناسی ارشد عرض کرده بودم که خطبه‌های نماز جمعه منبع تحقیق نیست. ولی اینجا عرض می‌کنم که در خطبه‌های نماز جمعه خیلی شنیده‌ایم که می‌گفتند وکلاء کلاهبردارند. شنبه صبح که می‌آمدیم دانشکده یادمان بود که دیروز در اینجا (مکان نماز جمعه در دانشگاه تهران) می‌گفتند وکلاء کلاهبردارند. قاضی هم نسبت به وکیل بدبینی‌هایی پیدا کرده است. همه

لطمه بزنیم. ولی اگر در اجتماع دخالت وکیل بی رنگ باشد، نباشد، کم باشد یا در بیان مطالب محدودیت داشته باشد در این جامعه عدالت به معنای دادگستری جاری نیست.

سرتان را درد آوردم، مهلت من برای صحبت تمام شد، خواهش می‌کنم اگر سوالی هست بفرمائید، تا اگر بتوانم جواب بدهم و اگر نتوانم دوستان هستند کمک می‌کنند تا جوابی برایش پیدا کنیم. کتابی هم در آینده نزدیک چاپ خواهد شد (انشاء الله) تحت عنوان «امنیت گرایي در آئين دادرسي» که به بررسی آئين دادرسي با گرايش امنيت گرايي و نقش امنيت گرايي در آئين دادرسي پرداخته است و یکی از انتشارات جنگل، میزان، دادگستر، مجد یا گنج دانش این کتاب را احتمالاً تا قبل از پایان سال از چاپ در می‌آورد که حتماً مطالعه بفرمایید. خوب حالا اگر سوالی هست بفرمائید.

پرسش و پاسخ

س - آیا گرفتن سفته جهت تضمین انجام کاری از شخص کارمند جرم است یا خیر؟
ج - جواب به این سوال همان اهل فن را می‌خواهد. گفتیم حقوق علم اصطلاحات است. آیا گرفتن سفته جهت تضمین کار از کارمند جرم است یا خیر؟ من با کارمند قول و قراری گذاشتم، چیزی دادم تا ظاهراً کاری را برای من انجام دهد، اما ممکن است انجام ندهد، پس یک ضمانت نامه بانکی، چکی، سفته ای یا چیزی بگیریم که اگر کار را انجام نداد، آنرا وصول کنم. خوب اگر این اتفاق افتاده باشد علت بسیار بسیار بجایی است در تشکیل یک پرونده کیفری برای هر دو طرف که مرتکب جرم شده‌اند. اما من را یاد این انداخت که بنا به نقل یکی از دوستان در «تاریخ غازانی» که کتاب بسیار خوبی است و در دوران سلطان مسعود نوشته شده و وضع اجتماعی آن دوران را بیان می‌کند، یک مطلبی هست تحت عنوان قضاوت تضمینی. یعنی چه؟ در این کتاب می‌گوید مردمی که دعوا داشتند می‌رفتند به محکمه پیش قاضی آن موقع، با

این‌ها بجای خود، ولی سوالی که همیشه ذهن مرا مشغول کرده این است که چطور بندگان خدا (قضات) هنوز بازنشسته نشده، بدنبال این هستند که جواز این کلاهبرداری را دریافت کنند و فوری هم می‌گیرند. وکلاء که کلاهبردارند! پس چه افتخاری دارد که شما به صنف کلاهبرداران بپیوندید؟ شما باید فرار کنید از کار وکالت، و با خود بگوئید چون این‌ها کلاهبردارند وارد این صنف نمی‌شوم، نه اینکه هنوز جوهر بازنشستگی خشک نشده دنبال پروانه وکالت باشید. حتی زمانی قرار بود که هر کسی وکیل مجلس بوده بتواند پروانه وکالت هم بگیرد!

با تمام این اوضاع و احوال هیچ کدام از این بدنامی‌ها، این فقد جایگاه، این تعقیب‌ها و این زندانی کردن وکیل نافی اهمیت و جایگاه وکیل در یک دادرسی نیست. از قدیم گفته‌اند اگر می‌خواهید بفهمید در یک مملکتی حقوق و آزادی‌های فردی اعتبار دارد یا خیر، نگاه کنید ببینید که آئين دادرسي در آن مملکت چقدر اختیار به قاضی داده و چقدر برای حضور وکیل در دادرسی اعتبار قائل شده است. یعنی ملاک و پایه، اختیارات قاضی و وکیل است. با بررسی آئين دادرسي كیفری، آئين دادرسي مدنی، آئين دادرسي اداری و انتظامی در هر جامعه ای و اطلاع از اختیارات قاضی و وضعیت حضور یا عدم حضور وکیل، می‌توانید بفهمید حقوق و آزادی‌های مردم در این اجتماع حرمت دارد یا ندارد.

خواهش و توقعی که ما می‌توانیم از همدیگر داشته باشیم این است که چون اعتبار و احترام امامزاده به متولی آن است، اعتبار کار وکالت (که بنده عرض کردم خیلی زیاد است) به من و شما بستگی دارد. کاری نکنیم که به خاطر رفتار من و شما به وکالت لطمه بزنند. چون وکالت شغل من و شما نیست، بلکه حق افراد جامعه است. حق برخورداری از وکیل جزء حقوق بشری ثبت شدنی است. در قواعد بین المللی دادرسی عادلانه حق برخورداری از وکیل یک حق ثبت شده است. ما نباید کاری کنیم که به این جایگاه

او قول و قرار می‌گذاشتند که ما چنین حکمی می‌خواهیم، آیا می‌دهی یا برویم پیش یک قاضی دیگر؟ او نیز تضمین کرده و می‌گفت حکم می‌دهم. پیش پرداخت خود را می‌گرفت و حکم مورد نظر آن‌ها را صادر می‌کرد و پس پرداخت خود را نیز می‌گرفت. حالا این سوال من را یاد آن مطلب انداخت، اگر بد فهمیدم به من توضیح بدهید.

س - فرمودید اگر قاضی بر نظریه غیر حقوقی خود استوار بماند چه باید بکنیم؟

ج - مقدمه سوال را نمی‌خوانم ضرورتی ندارد. من هم عرض کردم متأسفانه جریان امر بر کمرنگ کردن و بی اثر کردن دخالت وکیل در دادرسی است و این بر سر شاخه نشستن و بن شاخه بریدن است، چون تمام کسانی که دارند این کار را انجام می‌دهند روزی خودشان احتیاج پیدا می‌کنند که یکی از آن‌ها دفاع کند. بمصداق این شعر معروف که می‌گوید: ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند داد و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

آنروز داد و فریاد می‌کنند که این چه نوع دادگستری ایست که به حرف آدم گوش نمی‌کند؟ بارها از قضاتی که دارند وکالت می‌کنند شنیده‌ام که من مشمئز می‌شوم وقتی می‌روم دادگستری، از رفتار این قضات. به آن‌ها باید گفت شما که تا پرویز خودت قاضی بودی چکار می‌کردی با مردم، الان همان کار را با شما می‌کنند، شما که تافته جدا بافته نیستی، قاضی بودن ژست ندارد، عصبانیت ندارد، خدمتگزار مردمی، مستخدم مردمی و داری پول می‌گیری از مردم، آنجا نشسته ای از محل مالیاتی که همین آدمی که مراجعه کرده پرداخته مزد می‌گیری، چرا بر سر او داد می‌زنی؟ چرا وکیل را از دادگاه بیرون می‌کنی؟

چکار کنیم اگر قاضی سر عقیده حقوقی خودش ماند؟ تجدیدنظرخواهی، ممکن است تجدید نظر هم حکم را تأیید کند و حکم قطعی شود، در اینصورت به سراغ اختیارات رئیس قوه قضائیه بروید، به سراغ اعاده دادرسی بروید.

به هر حال یک راهی پیدا کنید برای تجدید رسیدگی، اگر هم هیچ راهی نیست، خیلی خوب، حکم حاکم است و مرگ مفاجات. بالاخره قوانین در یک جایی رسیدگی را قطع می‌کنند. همه احکامی که در دنیا صادر می‌شوند احکام صحیحی نیستند. دادگاه جنایی پاریس یک مراکشی را به اتهام قتل عمد محکوم کرد به حبس ابد، هر چه قدر این متهم و وکیلش آه و ناله کردند که این مدارک شما، اماره است نه دلیل و به من هم قابل استناد نیست و من در این قضیه بی گناهم، اثر نکرد و محکومش کردند. وقتی از دادگاه بیرون آمدند وکیلش به خبرنگاران اعلام کرد که این پرونده، پرونده قضائی نبود، پرونده نژاد پرستانه بود. قضات دادگاه می‌خواستند اعراب و مسلمان‌ها را محکوم کنند و از این فرصت استفاده کردند، دادستان عصبانی شد و گفت که من این وکیل را تعقیب می‌کنم (مثل اینجا نبود که آن وکیل را بگیرند و زندانی کنند). آن وکیل بلافاصله مصاحبه کرد و گفت آقای دادستان امیدوارم دروغ نگویی و مرا تعقیب کنی تا من بیایم در دادگاه و دلایل نژادپرستی تو و قضاتی که این رای را دادند بیان کنم. البته کسی مزاحم او نشد چون ممکن بود حرف‌های بدتری را در دادگاه به زبان بیاورد. سال‌ها این مراکشی در زندان فرانسه بود تا قاتل اصلی در مراکش دستگیر شد، در شرایطی که در حال مستی اعلام کرده بود که من شخصی را در فرانسه کشتم و آن‌ها هم اشتباهی فلانی را گرفتند و محکومش کردند. او را گرفتند و مسترد کردند و دوباره محاکمه شروع شد و آن قبلی را هم خیلی ساده حکمش را نقض کردند و گفتند رای غلط و ناشی از اشتباه قضائی بوده است. همه جای دنیا از این گونه آراء صادر می‌شود. کاری لازم نیست بکنیم، کار شما قضائی است، حقوقی و استدلالی است و خوب ممکن است که نتیجه ندهد. دستگاه قضائی هم اشتباه می‌کند و اشتباهات دستگاه قضائی زیاد است، به همین علت است که درجات و مراحل مختلف رسیدگی و یک کنترل نهائی توسط دیوان عالی کشور لازم

اما تا زنده هستید حق ندارید این را جایی بازگو کنید، اگر بگوئید مجرمید، افشای سر حرفه ای کرده‌اید. مگر در جایی که قانون گفته باشد باید افشای سر حرفه ای نمائید. مثلا قانون جلوگیری از بیماری‌های آمیزشی که پزشکان اگر به بیماری آمیزشی برخورد کنند برای جلوگیری از سرایتش در جامعه مکلف به اعلام هستند. دوم اینکه شما اگر می‌خواهید بروید در دادگاه و بگوئید که این فرد مرتکب این عمل نشده، که حق ندارید دروغ بگوئید، اگر بروید دادگاه تا بگوئید که او مرتکب این عمل شده است که نمی‌توانید، زیرا دادگاه باید خودش به این نکته برسد. اما می‌توانید به دادگاه رفته و بگوئید که اگر بر فرض محال این فرد مرتکب این عمل شده باشد علل ارتکاب عملش این است. دلیل بیاورید، انگیزه‌اش را بیان کنید، وضعیت اجتماعی‌اش را بیان کنید و وضعیت خانوادگی‌اش را. البته در ایران این نوع دفاع اعتبار ندارد، ولی ما در باره وکالت به طور کلی صحبت می‌کنیم، بنابراین اگر کسی پیش شما اقرار کرد به اینکه مرتکب قتل شده، یا دفاع او را قبول نکنید یا اگر قبول کردید شما حق ندارید بروید دادگاه و بگوئید این فرد مرتکب قتل شده است، مجرم خواهید بود، خودتان تحت تعقیب قرار می‌گیرید.

س - مبنای بازداشت وکیل به عنوان اخلاف در نظم دادگاه چیست؟

ج - اگر منتظر هستید که من بگویم الناس علی دین ملوکهم، من نمی‌گویم، بنابراین من چه می‌دانم مبنایش چیست، مبنایش این است که ما هر کس را که بخواهیم می‌توانیم بگیریم و زندانی کنیم! اینکه قانون و مبنا نمی‌خواهد! اما بنا بر اصول وکیل هم به اندازه قاضی مصونیت دارد، اگر در دادگاه، قاضی او را بگیرد و زندانی کند (که می‌گیرند و می‌برند زندان)، باید از این قاضی سلب صلاحیت قضائی شود، او دیگر صلاحیت ندارد تا پشت میز قضاوت بنشیند، ولی خوب، چه گویم که ناگفتم بهتر است زبان در دهان پاسبان سر است!

س - نقش کانون وکلا در پرورش وکیلی

است.

س - در فرض ساده سازی و مردمی شدن قواعد حقوقی که همگان بفهمند، دیگر جایگاه وکیل کجاست؟

ج - هیچ جا. می‌رویم دنبال یک کار دیگر! باید ببینید که آیا این مطلب را که می‌گوئید درست است یا نه؟ آن مطلب این است که مردم باید بفهمند که قانون چه می‌گوید. اگر درست نیست و مردم نباید بفهمند، خوب است. چون ما باید باشیم! اما اگر درست است و مردم باید بفهمند، ممکن است که ما بیکار شویم، خوب بیکار شویم می‌رویم پی کار دیگری. اما هیچ وقت اینگونه نمی‌شود، چرا؟ برای اینکه جدای از بحث اصطلاحات که من معتقدم باید ساده شود، آنقدر امور تخصصی شده است مثل رایانه، فضای سایبر، تجارت بین المللی، داوری بین المللی، امضاء الکترونیک و... که همیشه احتیاج به متخصص برای دفاع از یک پرونده وجود دارد. بنابراین نگران آینده کار وکالت نباشید، وکالت در حال توسعه است، جمع شدنی نیست. قدری به فکر رشته های جدید وکالت هم باشید.

س - اگر کسی بعد از فوت موکل، به تاریخ قبل از فوت موکل، قولنامه ای بنویسد آیا ابطال این قولنامه امکان پذیر است؟ چگونه؟

ج - به استناد دلیل، شما می‌گوئید این سند به تاریخ قبل از فوت نوشته شده ولی مال بعد از فوت است. یعنی زمانی که وکالت سابق بی اعتبار بوده است. شما ادعا می‌کنید، دلیلتان چیست؟ آن دلیل را باید ارائه کنید اگر درست باشد، آن سند قابل ابطال است، جعل شده که جعل هم قابل تعقیب است و سندش هم باطل است.

س - آیا دفاع از متهمی که دلایل علیه وی ضعیف است ولی نزد وکیل اقرار به جرم دارد، امکان پذیر است؟

ج - در مملکت ما خپیر، دنبال این پرونده نروید! اما در دنیا بله، اولاً شما مقید هستید به نگهداری سر حرفه ای. من به شما مراجعه می‌کنم و می‌گویم که مرتکب قتل شده‌ام، می‌توانید بگوئید من وکالت تو را قبول نمی‌کنم.

که بتواند در تحقق عدالت به معنای واقعی اثر داشته باشد به چه میزان است؟

ج - خیلی زیاد است منتهی باید به او فرصت داده شود. کانون‌های وکلاء در حال حاضر حداکثر تلاش خود را می‌کنند برای اینکه از بین نروند و خودشان را حفظ کنند و حق هم دارند. اگر این نهاد بماند، تا ریشه در آب است امید ثمری هست. اگر حرکت‌های تندی بکند ممکن است اصل آن هم از بین برود (که خیلی هم آمادگی هست برای اینکه اصلش را از بین ببرند). اما اگر فقط پاسخ می‌خواهید باید گفت بله، کانون وکلاء وقتی راحت شد و فهمید که ماندنی است، آنوقت باید کلاس‌های آموزشی دائر کند و آن دوره کارآموزی را همراه با آموزش قرار دهد. مهم‌ترین مطلبی که باید به وکیل در دوره کارآموزی آموزش داده شود اخلاق وکالتی است، چیزی که ما به کلی از آن غافل هستیم، اخلاق وکالتی مثل اخلاق قضائی، یک شاخه مخصوص و تخصصی است و باید به کارآموز تدریس شود.

س - در صورت تغییر مدیریت شرکت موکل، باید وکالت نامه جدید به پرونده اضافه کرد؟

ج - این اشکالی است که در دادگستری پیش می‌آید، رئیس یا مدیر شخص حقوقی به شما وکالت می‌دهد بعد عوض می‌شود، به شما می‌گویند باید از مدیر جدید وکالتنامه بیاورید، این غلط است، شخص حقوقی به شما وکالت داده است، شما وکیل شخص حقوقی هستید و به وکالت او وارد دعوی شده‌اید، در زمان اعتبار امضاء آن کسی که سند را امضاء کرده است پس دیگر حق ندارند به شما بگویند که از نفر بعدی هم وکالت نامه بیاور، این عمل دستگاه و قاضی غلط است.

س - آیا جهان بینی حقوقی، دین را از علم حقوق جدا می‌داند؟

ج - به عنوان یک مبنا از مبانی خیر. مبانی حقوق زیادند. مبانی و قواعد حقوق در یک جامعه از تاریخ جامعه سرچشمه می‌گیرد از عرف، عادات، سنن، آداب و رسوم، از فلسفه فکری حاکم بر جامعه، از اعتقادات ماوراء الطبیعه (و نه ضررو تا دین)، از روحیات و خلیقات مردم، از اخلاق اجتماعی سرچشمه می‌گیرد، همه این‌ها جزء مبانی قواعد حقوقی هستند اما هیچ کدام به تنهایی نیست.

س - اگر جهل به قانون را بپذیریم قاضی و وکیل راه بی انتهایی را در پیش خواهند داشت زیرا ما عجله داریم که حکم محکومیت صادر کنیم و در آن صورت نمی‌توانیم، راه حل چیست؟

ج - بنده هیچ عجله ای برای اینکه حکم محکومیت صادر کنم ندارم. اینکه می‌گویم «قاعده جهل به قانون رافع مسئولیت نیست»، ناصحیح است، چون بنده پس از ۴۰ سال تدریس حقوق و داشتن پروانه وکالت هنوز قوانین کیفری تخصصی خودم را نمی‌شناسم، روزنامه رسمی چند نسخه منتشر می‌شود؟ به دست کدام یک از شما می‌رسد؟ آیا همه قضات یک نسخه‌اش را می‌گیرند؟ هر روز چه تعداد منتشر می‌شود؟ چه کسی خبر دارد؟ اینقدر سریال در تلویزیون باید پخش شود که دیگر نمی‌توانیم قوانین را برای مردم شرح دهیم، تازه شرح هم که بدهیم کسی گوش نمی‌کند به سریال‌ها گوش می‌دهند و آن‌ها را می‌بینند. بنابراین در قاعده مورد بحث باید تجدید نظر کرد.

از اینکه سرتان را درد آوردم

عذر می‌خواهم. انشاء... موفق باشید.

